

نقد کتاب

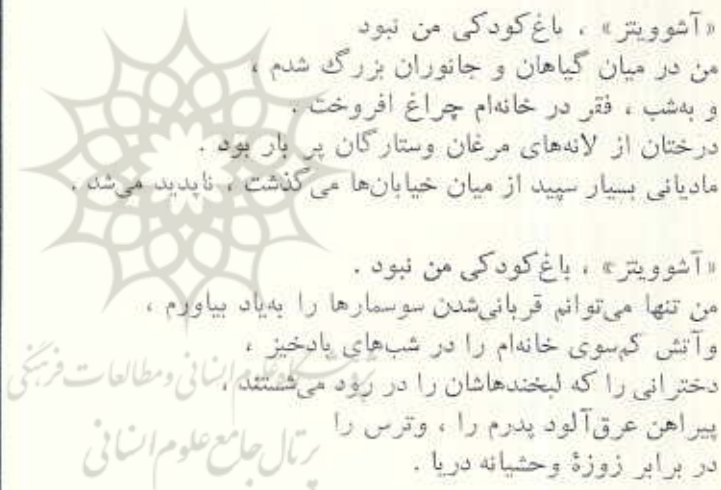
مهر داد بهار

آشوویتز ، باغ کودکی من نبود

تاریخ جهان باستان در دو مجلد
زیر نظر «و . دیاکوف» - «س .
کووالف»

جلداول : مشرق ، جلد دوم : یونان
ترجمه مهندس صادق انصاری ،
دکتر علی الله همدانی ، محمدباقر مؤمنی
ناشر : شرکت سهامی اندیشه
تاریخ طبع : جلداول مرداد ۱۳۴۷ ،
جلد دوم شهریور ۱۳۴۹ ، تهران

در سال های اخیر خواننده
فارسی زبان این فرصت را به دست
آورد است که با مطالعات تاریخی
و تتبعات تاریخ نویسان شوروی
آشنا گردد . تاریخ ماد ، تألیف
م . م . دیاکوف ، تاریخ مختصر
ایران از عهد باستان تا قرن هجدهم ،
در دو مجلد ، تألیف گروهی از تاریخ
نویسان شوروی ، تاریخ ایران باستان
تألیف م . م . دیاکوف ، کشاورزی



«آشوویتز» ، باغ کودکی من نبود
من در میان گیاهان و جانوران بزرگ شدم ،
و بهش ، فقر در خانام چراغ افروخت .
درختان از لانه های مرغان و ستارگان پر بار بود .
مادیانی بسیار سپید از میان خیابان ها می گذشت ، ناپدید می شد .

«آشوویتز» ، باغ کودکی من نبود .
من تنها می توانم قربانی شدن سوسمارها را به یاد بیاورم ،
و آتش کمسوی خانام را در شب های یادخیز ،
دخترانی را که لبخندهاشان را در رؤد می کشند ،
پیراهن عرق آلود پدرم را ، و ترس را
در برابر زوزه وحشیانه دریا .

«آشوویتز» ، باغ کودکی من نبود .
من آب نباتها را با آب دیدگان می خوردم ، در هوا پیمای چوبینم
پشته های چمن را فتح می کردم نه پوست انسان ها را .
در عصر خویش متنعم بودم ، زیر آفتاب تند وطنم
رشد کردم ، هیچ کس وادارم نکرد
به روی دستان وزانوان بخزم ، و هنگامی که از من نامم را می پرسند
خط نوری سایه چناری را به دونیم می کند .



و مناسبات ارضی در ایران ، در دو مجلد ، تألیف ای. پ. پتروشفسکی ، و نهضت سرداران در خراسان ، تألیف پتروشفسکی از این جمله است .

وجود این آثار در کنار تعدادی آثار دیگر ، در زمینه تاریخ ایران ، که به فارسی ترجمه شده است ، گنجینه‌ای غنی از اطلاعات تاریخی را در باره ایران باستان و حتی دوره‌های اسلامی در دسترس ما قرار داده است .

اکنون نیز انتشار دو مجلد تاریخ جهان باستان می‌تواند چون مقدمه ارزشمندی بر کتاب های یادآوری شده قرار گیرد ؛ زیرا ، مجلد اول تاریخ سرزمین های خاورمیانه و هند را از پیدایش انسان تا واپسین قرون پیش از میلاد مسیح و تاریخ چین را تا اواسط

قرن سوم میلادی شرح می‌دهد و مجلد دوم نیز تاریخ یونان را تا رسیدن روم به فرمانروایی غرب دربردارد . ما از مطالب این دو جلد ، اطلاعاتی عمومی در باره تمدن های بابلی ، مصری ، هیتی ، فنیقی ، فلسطینی ، آشوری ، ایرانی ، هندی و چینی ، و با تفصیل بیشتری یونانی به دست می‌آوریم .

علاوه بر این ها ، چهار فصل مجلد نخست مربوط است به سازمان های اجتماعی بشر پیش از تشکیل دولت و در آغاز آن . همچنین ، مجلد نخست آراسته است به مقدمه‌های آموزنده در باره تاریخ و نتایجی که از مطالعات تاریخی می‌توان گرفت و مجلد دوم دیباچه‌ای دارد در باره نظام برده‌داری .

هدف نویسندگان این دو مجلد ، آشنا ساختن خواننده با تحولات اجتماعی و پدیده آمین و تکامل یافتن علم و دانش در آسیا ، افریقای شمال شرقی ، و اروپای جنوب شرقی است . امید است که مجلد سوم این کتاب که درباره روم است ، نیز به زودی انتشار یابد و ترجمه این دوره سه جلدی کامل گردد .

گروهی از نویسندگان تاریخ در جهان غرب ، در تحلیل های اجتماعی خود در باره دوره‌های

تاریخی جماعات بشری ، به سبب داشتن ایدئولوژی های تجربیدی و متافیزیکی ، به نتایجی انتزاعی می‌رسند و از ایجاد یک ارتباط همه‌جانبه و از شناخت علل بنیادی تحول و تکامل جامعه باز می‌مانند ؛ اما ، این بدان معنا نیست که کسانی که دارای ایدئولوژی تجربیدی نیستند و به شیوه دیالکتیکی به تاریخ نگاه می‌کنند ، از خطا و اشتباه مصون اند . به سهولت می‌توان در اثر به اشتباه گرفتن و به اشتباه شناختن پدیده‌های تاریخی و به خصوص ، به علت محدودیت های فکری و پیش داوری های جزئی ، دچار قید و بند هایی شد که نتیجه گیریهای غیرمنصفی را باعث گردد .

تاریخ نویسان شوروی ، تا آنجا که از رشته آثار ترجمه شده ایشان به فارسی برمی‌آید ، به علت این گونه پیش داوری های جزئی ، با وجود کوشش های مطلق و دقیقی که می‌کنند ، گاه به نتایجی غیر واقعی می‌رسند که هر چند ظاهراً بر مبنای ایدئولوژی اجتماعی و دیالکتیکی قرار دارد ، ولی در واقع ، از آن دور است و نوعی تجرد در تحلیل های تاریخی را نشان می‌دهد که از ارزش واقعی این آثار می‌کاهد .

خطای تاریخ نویسان شوروی ، به خصوص ، به تحلیل ایشان از دوران پیش از تاریخ جوامع

بشری و سازمان‌های اجتماعی جوامع شرقی در دوران باستان مربوط می‌گردد. جامعه‌شناسان و تاریخ نویسان شوروی به علی، گمان می‌کنند و چون گمان می‌کنند، می‌کوشند تا اثبات کنند که جوامع ابتدایی بشر، در همه جای کره زمین، مراحل همانند را گذرانیده‌اند:

«پس از عهد گله‌های اولیه، عهد نظام طایفه‌ای، که شگفتگی آن معمولا با مادر سالاری می‌باشد... فرا میرسد... سرانجام... پدر سالاری جایگزین مادر سالاری می‌شود» (ص ۴۶، ج ۱، اول). یا این‌که در یکی دومورد (ص‌های ۴۶، ۴۷، ۵۰) به فرضی بودن و کمیوند اطلاعات لازم اشاره می‌شود، با این‌همه، ناگهان با اظهار نظرهای صریحی، در همان زمینه، روبرو می‌شویم:

«در روابط جنسی [گله‌های اولیه] قاعده‌ای نبود و بی‌نظمی وجود داشت، معه‌ذا، تشکیل زوج‌های کم‌ویش ثابت نیز امکان پذیر بود.» (ص ۵۷، ج ۱، اول)، یا: در دورهٔ مادرشاهی «ازدواج... وصلت گروهی بود، به این معنی که تمام زنان یک جامعهٔ اشتراکی همسران واقعی یا بالقوهٔ مردان جامعه اشتراکی دیگری از همان قبیله می‌باشند. با آن که وصلت گروهی تشکیل

زوج‌های کم‌ویش ثابت را نمی‌کرد، با این همه هیچ‌کس نسبت به همسر خود دارای حقوق انحصاری نبود.» (ص ۶۱، ج ۱، اول).

این عقاید دنبال کردن و توسعه بخشیدن مطالبی است که انگلس در کتاب خود، «منشأ خانواده» نوشته است، و ظاهراً، جامعه‌شناسان شوروی این را «وظیفهٔ» خود می‌دانند که مطالب کتاب انگلس را در این زمینه چون حجتی بپذیرند بدون آن‌که توجه داشته باشند دانش مردم‌شناسی از زمان مورگان، که الهام‌بخش انگلس در مطالعات مردم‌شناسی او بوده، تاکنون راه بسیاری را پیموده است و عقاید مورگان در بسیاری زمینه‌ها ارزش علمی خود را از دست داده است.

حتی در عصر مورگان، داروین، که خود واضع فرضیه تکاملی حیات بود، با نظر مورگان، با فرضیهٔ هرج و مرج روابط جنسی در میان اقوام بدوی مخالفت کرد و وصلت گروهی را غیر منطقی دانست. لوی Lowie جامعه‌شناس امریکایی، بر اساس مدارک موجود، و نه بر اساس فرضیات و گمان، در ۱۹۲۵، در کتاب خود به نام Primitive Man توضیح داد که هم‌جا شوهر، زن و فرزندان صغیر، واحدی را تشکیل می‌دهند که از مابقی جماعت

مشخص است. مورگان، نیز، در ضمن تحقیقات خویش، هرگز به مورد مستندی در زمینهٔ بی‌قاعدگی بودن روابط جنسی بر نخورده بود، آنچه او بیان می‌داشت تنها یک فرضیه بود و مطالعات بعدی جامعه‌شناسی آن را اثبات نکرد. تقسیم زندگی همهٔ جوامع بشری به دوران‌های مشخص گله‌های اولیه، مادر سالاری و پدر سالاری که به پیشرفت «تک‌خطی» معروف است، نیز امری اثبات شده نیست و لوی، در همان کتاب، ذکر می‌کند که هرگز نمی‌توان با قاطعیت معتقد شد که همهٔ اقوام بشری از یک مرحلهٔ مشخص گذشته‌اند و به مرحله‌های دیگر رسیده‌اند.

پس از لوی نیز، هیچ‌مردم‌شناس بزرگی، حتی بوآس Boas که مورد تکریم تاریخ‌نویسان و مردم‌شناسان شوروی است، نظریات او را رد نکرده است و دلایلی عینی بر ضد آراء او به دست نیاورده است. شاید بهترین نظر دربارهٔ شکل سازمان‌های اجتماعی بشر، از نظر مادر سالاری و پدر سالاری و مسأله ازدواج و غیره، این باشد که بگوییم: «فعال هیچ نکته‌ای را حتم نمی‌دانیم». تسلیم به پیش داوری‌های جزئی و چسبیدن به آراء و عقاید کهنه و اثبات‌شده، تنها، ساده کردن مسأله و خلاص کردن گریبان خود از شرتحقیق و عمارست و بهره بردن از منافع

«قانونی» تجرح است .

درباره جوامع شرقی نیز در این اثر نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد :

نویسندگان فصل پنجم کتاب، جامعه «برده‌دار و دولت در مشرق زمین» را دارای «علائم و آثار خاصی» می‌دانند که «آن‌ها را در برابر جامعه و دولت یونان و روم باستان قرار می‌دهد» (ص ۱۰۹، ج اول). این آثار و علائم عبارتند از : «۱- رشد ضعیف سیستم برده‌داری، حفظ مداوم برده‌داری پدرسالاری و اشکال بهره‌برداری نیمه پدرسالاری . ۲- رشد ضعف مالکیت خصوصی زمین و تثبیت جوامع اشتراکی هم‌جوار . ۳- روبنای سیاسی که در اساس همان قدرت سلطنتی قوی «استبداد شرقی» است (همان صفحه) .

در پی این تحلیل گنگ و نارسای «علائم و آثار خاص» ، فوراً چنین ذکر می‌شود : «ولی... باید یادآور شد که این خصوصیات همواره در همه دولت های شرقی وجود نداشته ، بلکه بعدها در این دولت‌ها مشخصات ویژه جامعه برده‌داری کلاسیک خودنمایی می‌کند» و «هیچ‌گونه اختلاف اصولی بین دولت های شرق و دولت های کلاسیک باستانی وجود ندارد.» (همان صفحه) «علائم و آثار خاص» جوامع شرقی چیست ؟ آیا مشخص کننده چهره اقتصاد و

روابط تولیدی در جوامع باستانی مشرق یردگی است یا سازمان های دهقانی که با بردگی مغایر است ؟ و ابزار تولید در دست کیست ؟ تنها مشخص کردن این نکته‌ها و نه کلی باقی‌هاست که می‌تواند نشان دهد آیا جوامع باستانی مشرق زمین با جامعه کلاسیک برده‌داری غرب قابل قیاس است یا از بن متفاوت و ، در واقع ، آیا میان این دو جامعه شرقی و غربی «اختلاف اصولی» وجود دارد یا تنها «خصوصیاتی فرعی» آن دو را از هم متمایز می‌سازد .

در کشورهای آسیایی ، در دوره باستانی ، مردم به طور عمده در دره رودخانه های پر آب ساکن بودند و حاصل خیزی زمین و محدودیت آن باعث تراکم جمعیت در این نواحی شده بود . به طوری که در چین ، بین الپهرین و عصر جمعیت انبوهی در قیاس با سایر نواحی مسکونی جهان باستان می‌زیستند و نیازی اقتصادی به توده‌های عظیم برده‌گان و المهران نبود . در این سرزمین های باستانی ، البته ، برده وجود داشت ؛ ولی ، برخلاف شهرها و دولت های یونانی ، برده‌گان ، در مشرق زمین هرگز قشر وسیع تر و قشر اصلی تولید کننده را تشکیل نمی‌دادند و در انجام دادن امور تولیدی اقلیت بسیار محدودی به شمار می‌آمدند . در سرزمین های غیر رودخانه‌ای

مردم در دره‌های باریک و بخش های محدود از جلگه‌ها ، به صورت پراکنده و محدود می‌زیستند و اقتصاد این نواحی چنان فقیر بود که باز هم نیازی به برده‌گان احساس نمی‌شد و محصول می‌توانست فقط حداقل غذای ضرور اهالی را تامین کند .

بدین روی ، در مشرق زمین ، این نه برده‌گان ، بلکه دهقانان بودند که بر زمین های اشتراکی روستاها یا بر زمین های معبد ها و دولت‌ها که املاک عمومی به شمار می‌آمد کار می‌کردند و تولید کنندگان اصلی بودند . تا آن جا که می‌دانیم ، و در این زمینه بسیار می‌دانیم ، شرایط کار این دهقانان با شرایط کار برده‌گان در روستاهای اروپا به کلی متفاوت بوده است ، و حتی شرایط زندگی و کار گروه اندک برده‌گان در اقتصاد وسیع شرقی هیچ شباهت اصولی با شرایط کار و زندگی برده‌گان اروپا نداشته است .

ببینیم در این باره ، در خود کتاب ، چه شواهدی بر ضد عقاید نویسندگان شوروی و به سود گفتار ما موجود است :

بنابه «محاسبات خیلی تقریبی» ، «برده‌گان لاگاش ، در اواسط هزاره سوم [پیش از میلاد مسیح] قریب یک چهارم جمعیت را تشکیل می‌دادند» (ص ۱۲۷ ج اول) «این برده‌گان در کنار مردان آزاد

کار می‌کردند و اغلب با آنان شغلی برابر داشتند» . (ص ۱۲۸ ج اول) کار این بردگان مخصوصاً در امور خانه‌داری مورد استفاده قرار می‌گرفت» (همان صفحه) در بابل «بردگان خانگی هنوز مانند گذشته اهمیت دارند . (ص ۱۴۷ ، ج اول) ، «تنهادرمعدودی از املاک تعداد بردگان زیاد بود، معیناً عدد آنها در این موارد از چند ده نفر تجاوز نمی‌کرد .» (همان صفحه) .

در شاهنشاهی باستانی مصر «بردگان در تولید موقع خاص نداشتند . مردان آزاد و حتی اشراف ، ارباب‌ها و روحانیون در کارهای کشاورزی و کارهای دیگر شرکت می‌جستند .» (ص ۱۶۹ ، ج اول)

در دوره شاهنشاهی میانه مصر «نیروی انسانی بردگان افزایش یافت ؛ با این همه ، توده اصلی مردم مصر را کشاورزان عضو جامعه اشتراکی تشکیل می‌دادند» . (ص ۱۸۰ ، ج اول) .

در دوران شاهنشاهی جدید مصر ، تعداد برگان «بیش از دهها هزار بوده است .» (ص ۱۸۷ ، ج اول) .

جالب نظر است که در کشوری پرجمعیت و چندین میلبونی ، مانند مصر باستان ، تنها دهها هزار ویا کمتر و بیشتر از آن حدود برده وجود داشته است ، و آنان هم در

امر تولید ، مانند گذشته ، نقش اساسی نداشته‌اند .

در فنیقیه «از بردگان تنها در کارهای خانه استفاده می‌شد» (ص ۲۱۷ ، ج اول) و در امر تولید دخالتی نداشتند . در آشور نیز «بردگان به کارهای خانه می‌پرداختند» (ص ۲۳۲ ، ج اول) و تنها در قرن هشتم پیش از میلاد مسیح بود که تعداد بردگان در آشور افزایش یافت (ص ۲۳۹ ، ج اول) ولی این «توسعه برده‌داری جنبه موقت داشت و هنگام سقوط امپراطوری متوقف شد» . (همان صفحه) در ماد ، پارس و هند باستان نیز وضع کمابیش مانند دیگر کشورهای آسیائی بوده است . کارگرانی که در تخت جمشید و ظاهراً در دیگر بناهای عظیم شاهنشاهی به کار مشغول بوده‌اند، مزد مشخص دریافت می‌داشتند . در هند (از قرن چهارم تا دوم قبل از میلاد مسیح) بردگان «به‌طور عمده ، در کارهای خانگی به کار اشتغال داشتند . وضع برده‌گانی که در خانه‌ها کار می‌کردند بازندگی خدمت‌کاران چندان تفاوتی نداشت» (ص ۲۷۰ ، ج اول) . در چین ، «از آنجا که کشاورزی . . . مستلزم مهارت و فعالیت بسیار دهقانان بود ، لذا از کار بردگان در امر کشاورزی به‌طور محدود استفاده می‌شد» (۲۸۵ ج اول) و اقتصاد چین

نیز متکی بر جوامع اشتراکی بود . اما ، وضع در یونان ، این سرزمین کلاسیک برده‌داری چگونه بود ؟

«بردگان که بخش عمده مردم اتیک را تشکیل می‌دادند و کار اجباری آنها پایه زندگی اقتصادی جامعه آتن بود ، بدون آنکه حقوقی بدست آورده باشند، نخستین قربانیان این دستگاه کامل‌عیار دموکراسی برده‌دار به شمار می‌رفتند.» (ص ۸۳ ، ج دوم) عدد طبقات مختلف مردم اتیک ، که آتن مرکز آن بود ، در ۳۱۲ پیش از میلاد چنین بوده است : «۲۱ هزار آتنی واجد حقوق مدنی ، ۱۰۰،۰۰۰ متک و ۴۰۰،۰۰۰ برده» (ص ۱۰۴ ، ج دوم) ؛ «کورینت دارای ۶۴۰،۰۰۰ برده بوده است» (همان صفحه) .

در اسپارت ، قشر قلیل (ده هزار خانواده) اسپارتنی حاکم هرگز به زراعت ، صنعت یا بازرگانی نمی‌پرداخت و وقت خود را در شهر صرف امور نظامی می‌کرد ، در حالیکه توده عظیم ایلوت‌ها (دویست هزار نفر) ، که کشاورز بودند ، به صورت برده‌های دولتی کار می‌کردند و مایحتاج زندگی اسپارتنی‌ها را فراهم می‌آوردند . (ص ۶۴ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ج دوم) فصل بیست‌ونهم از جلد دوم مربوط به «اوج اقتصاد برده‌داری» در یونان است و به خوبی می‌توان

دریافت که چهره اقتصاد یونان و روابط تولیدی آن را ، در آن عصر ، برده‌داری مشخص می‌کرده است و برده عامل اصلی تولید بوده است .

با این مقایسه و با این شواهد موجود در همین دو مجلد ، می‌توان دریافت که مرتب از «دولت‌های برده‌دار» آسیائی سخن گفتن و برضد این دولت‌ها شعار های خشمگینانه دادن ، نه تنها خواننده را به وجود برده‌داری ، به عنوان یک سیستم حاکم اقتصادی در شرق ، قانع نمی‌سازد ، بلکه انسان را به چندان هم می‌افکند .

نادرست‌ترین کاربرد امر تحقیق و جستجو دفاع از امری مردود و یافتاری در آن است . این چگونه توجیهی از مسائل تاریخی ، بر اساس ماتریالیسم تاریخی ، است که توجیهی به نیروی اصلی و اساسی تولید و طبقه تولیدکننده نمی‌کند؟ اگر شیوه تحلیل نویسندگان دو مجلد کتاب فوق درست بود ، می‌شد جامعه‌های فئودالی را ، با چند هزار کارگر و چندین کارخانه‌دار و بازرگان ، جامعه بورژوازیی به حساب آورد یا وجود چند کارخانه و مؤسسه دولتی را در یک جامعه سرمایه‌دار بهانه قرار داد و آن جامعه را به رنگ سرخ درآورد .

اما ، جامعه باستانی شرق «علائم و آثار خاص» دیگری هم

دارد که آن را با غرب متفاوت می‌سازد : در آسیا ، در دوره یاد شده ، زمین ، که مهم‌ترین ابزار تولید است ، متعلق به سازمان های اشتراکی روستایی ، دولت و معابد است ؛ در حالی که در آیین برده‌داری غرب ، زمین به‌طور عمده در دست مالکان برده‌دار است ؛ و بدین روی ، شیوه مالکیت این ابزار اصلی تولید در شرق و غرب مغایر یکدیگرند .

از دیگر «علائم و آثار خاص» که جوامع شرقی باستانی را از جوامع غربی آن عصر جدا می‌کند ، وضع دولت است . در جوامع شرقی نخست معابد و سپس دولت وظیفه‌دار حفظ توسعه‌شکته های آبیاری بودند و اجراء این وظیفه ، که بدون آن وجود یافتن و دوام آوردن امر زراعت ممکن نمی‌بود ، منجر به پدید آمدن دولت‌هایی متمرکز در این نواحی

شد و آزادی‌های قبیله‌ای را از میان برداشت . درست برعکس این عوامل اقتصادی بود که آزادی های قبیله‌ای را در غرب منجر به دمکراسی برده‌دار و غیره کرد . انقلاب در جوامع اروپایی می‌توانست سازمان اجتماعی را به سازمان دیگر تبدیل سازد ؛ بردگی را به فئودالیسم و فئودالیسم را به بورژوازی ؛ ولی در مشرق قیام‌ها می‌توانست ، تنها دولتی

را جانشین دولتی دیگر سازد ، بدون آنکه آن دولت را به‌عنوان بزرگ ترین مالک و تنها سازمان اداری متمرکز از میان ببرد . ضعف دولت متمرکز در شرق پیوسته سبب فزای و درماندگی اقتصادی جوامع شرقی بوده‌است .

از این همه ، که به نظر تاریخ نویسان شوروی «مسائلی جزئی» است ، برخی آید که ، برخلاف نظر صریح این تاریخ نویسان ، ویژگی های تولید آسیایی ، اساساً متمایز از تولید غرب است . تنها وجه مشترک هر دو سازمان اجتماعی شرق و غرب باستان استثمار مردم بوده است که این در همه جوامع طبقاتی صادق است .

در تصنیف این دو جلد کتاب نقایصی دیگر نیز به چشم می‌خورد : در صفحه ۵۸ ، جلد اول ، هنگام بحث در باره فقدان دین در جامعه انسان های دوران کهن سنگی دیرین ، از قول «دانشمندان بورژوازی» آمده است که آنان «ادعا می‌کنند که انسان از آغاز زندگی خود وجود باری تعالی خدا را پرستش می کرده است» . دلیل نویسندگان کتاب سخنان یاوه یک کشیش اتریشی است که در میان دانشمندان غرب ارزشی ندارد .

در عصر حاضر ، تاریخ تحول عقاید بشر ، از بنیادهای ابتدائی

آن تا عصر پیدایش دین و فلسفه ،
در حدیازادی روشن است و دانشمندان
«پورژوایی» همانقدر در روشن
شدن آن کوشیده‌اند که دانشمندان
«سوسیالیست» ، و دانشمندان غرب ،
آنان که واقعا دانشمندان نه کشیش ،
به هیچ وجه معتقد به این نیستند
که انسان از آغاز به وجود باری
تعالی معتقد بوده است . این گونه
سخن گفتن در يك اثر جدی ، آن
را تبدیل به يك اثر تبلیغاتی
می‌کند .

در صفحه ۸۴ ، از اثر سحر و
جادو بر طبیعت و جانوران و
گیاهان سخن رفته است و به عنوان
مثال از پانتومیم (= لال بازی) و
رقص‌های خاص شکار سخن رفته است .
ولی اشاره‌ای به نقاشی بر روی
ظرف نشده است ، در حالی که
سخت محتمل است این نقوش نیز
در آغاز چون وسیله‌ای برای
تسخیر چارپایان و پر محصولی
گیاهان به کار می‌رفته است . در
همان صفحه ، از توتّم سخن رفته
است . خوب بود توضیح داده
می‌شد که نه همه اقوام ابتدایی
الزاما به توتّم معتقد بوده‌اند و نه
جانوران و گیاهان تنها در نقش
توتّم قبیله ظاهر می‌شدند . چه‌بسا
افراد واحدی که برای شخص خود
يك اصل حیوانی یا نباتی می‌شناخته‌اند
و چه‌بسا افراد ، قبایل و خاندان‌ها
که توتّمی نداشته‌اند . مهم‌ترین که
برعکس نوشته کتاب که می‌گوید

«توتّم در عین حال هم غنیمت
عمده شکارچی است و هم جد همه
طایفه» ، توتّم ، در همه موارد ،
غنیمتی برای شکارچی نبوده است .
در بعضی از قبایل سرخ پوست ،
ما از توتّم‌هایی چون کلاغ و نظایر
آن اطلاع داریم که برای مردم
آن قبایل هیچگونه ارزش غذایی
و مصرفی نداشته است و هم‌چنین
بسیاری از توتّم‌ها اصلا حیوانی یا
گیاهی نبوده‌اند .

در صفحات ۸۷ و ۸۸ در باره
دوراهی که جهان قدیم و جدید
در امر تکامل پیموده‌اند مطالبی
آمده است که سخت مبهم و غیر
قابل قبول است و آن عبارت از
این است که مبنای اقتصاد آسیا -
اروپا را دام‌پروری دانسته‌اند ،
در حالی که این امر درست نیست .
در بین‌النهرین ، دره نیل ، دره
سند و در چین ، از زمان‌های بسیار
قدیم ، سازمان‌های بسیار تکامل
یافته زراعی موجود بوده است و
کشاورزی نه تنها «نقش فرعی»
نداشته است ، بلکه ، در امر تولید
نقش اصلی را دارا بوده است .

در صفحه ۸۹ ، مجسمه‌های
کوچکی را که صورت زن دارند ،
مجسمه‌های جده‌ها تعبیر کرده‌اند
و آن را گواهی بر وجود نظام
مادرسالاری دانسته‌اند . این نیز
نظری اثبات شده نیست و به اقرب
احتمال ، این‌ها الهه‌های باروری
بوده‌اند که به جامعه‌های کشاورزی

تعلق داشته‌اند و معرف الهه زمین
به شمار می‌آمده‌اند .
مطالبی که در صفحه ۱۰۴
درباره دولت و نظر تاریخ‌نگاران
پورژوایی آمده است همان قدر
جدی است که مطالب قبلی درباره
ستایش باری تعالی ، و مطالبی که
درباره پارسیان از صفحه ۲۵۶ به
بعد آمده است نیز اغلب نادرست
است . مثلا در صفحه ۲۶۱ آمده
است که هرمزد با اهریمن «تا ابد
در مبارزه است» . این خلاف تمام
فلسفه دین زردشت است و اگر
قرار نبود که اهریمن زمانی شکست
بخورد ، چه کسی حاضر بود هرمزد
ناتوان را ستایش کند ؟ به دنبال
همین مطالب باز هم شعارهای درون
تهی چندی درباره دین زردشت
و شخص او آمده است که در دیگر
آثار نویسندگان شوروی نیز
درباره تاریخ باستانی ایران ، تکرار
شده است و جملگی او را مرتجع و
طرفدار استثمار گران شمرده‌اند .
در صفحه ۱۸۰ جلد دوم
آمده است که در زمان اسکندر
راه دریائی عمان چندان شناخته
نبود . این ادعایی واهی است و ما
به خوبی اطلاع داریم که ، حتی
در هزاره دوم پیش از میلاد تجارت
وسعی میان تمدن‌های دره سند ،
بحرین ، سواحل ایران و مصبا
دجله و فرات برقرار بوده است و
هم‌چنین مدارکی موجود است که
نشان می‌دهد ایرانیان نیز ، در

بان هخامنشیان ، از راه های دریایی خلیج فارس و دریای عمان استفاده می کرده اند و حتی سواحل یقی هندوستان را نیز می شناخته اند .
 جوع کنید به مقاله نگارنده :
 مرافقای اساطیری جهان در بیات پهلوی ، شماره نخست سریه بنیاد فرهنگ ایران . ظاهراً بن یونانیان بوده اند که دریاهای روم جنوب ایران را نمی شناخته اند .
 در صفحه ۲۰۰ جلد دوم ،
 در برافتادن حکومت سلوکیان ذکر شده است ، ولی هیچ اشاره ای بزرگترین و خطرناکترین دشمنان اشکانیان نشده است .
 از این جنبه تألیفی اثر که تحریر باید سخنی هم دربارهٔ وجه و خطاهای ترجمه بگویم .
 ما ، اغلب این خطاها ناشی از آشنایی مترجمان این کتاب به ادل های فارسی نام مکان ها و خاص است . ما در این جا تنها ذکر بعضی از این اشتباهات پردازیم :
 در ص ۶۷ تنگه بیرینگ آمده است ؛ است آن برینگ است .
 در ص ۶۹ کلتنینار آمده است ؛ است آن کلاته منار است .
 در ص ۸۶ هندوها ، ۹۱ : هندی و ؛ هندوان آمده است که درست آن خپوستان است .
 در ص ۸۹ کیکوس آمده است ؛ است آن هیکوس است .
 در ص ۸۹ و ۱۴۸ کاسیت آمده است ؛ درست آن کسبه یا کسه است .
 در فارسی از آن دو نام کاشان

وقروین را داریم .
 در ص ۹۱ ماهی سومون آمده است ؛ درست آن ماهی آزاد است .
 در ص ۱۰۴ هیثها و در ۲۰۰ : هاتی آمده است ؛ درست آن هیتی یا هتی است .
 در ص ۱۱۴ کنبیه های دوزبانی آمده است ؛ درست آن دو خطی است .
 در ص ۱۱۵ حمورایی ، در ص ۱۱۹ : هامورایی . کدام املاء درست است ؟
 در ص ۱۱۷ گرتسفلد آمده است ؛ درست آن هرتسفلد است .
 در ص ۱۱۹ و ۲۰۹ خوریت و در ص ۱۵۱ : حوریها آمده است ؛ درست آن هوری است .
 در ص ۱۳۸ مردوک آمده است ؛ درست آن مردوخ است .
 در ص ۱۴۷ آیدوم آمده است ؛ درست آن عبدوم است که با واژه عبد بمعنای برده ، مربوط است .
 در ص ۱۵۴ شسی ، ششمش هر دو آمده است ؛ املاء واحد و درست کدام است ؟
 در ص ۱۷۱ غزه آمده است ؛ درست آن جیزه است .
 در ص ۱۷۱ سقره و در ص ۱۷۳ : سکره آمده است ؛ املاء درست کدام است ؟
 در ص ۲۰۳ ستاره میریوس آمده است ؛ درست آن شرای یمانی است که در فارسی بیشتر خوانده می شود .
 در ص ۲۰۵ کاپادوکیه و کاپادوس هر دو آمده است ؛ نام فارسی باستانی آن Katapatuka آمده است .
 در ص ۲۰۶ ، ۲۰۹ و ۲۱۱ خالیا آمده است ؛ درست آن حلب است .
 در ص ۲۱۸ سوتا آمده است ؛ درست آن سیوط است .
 در ص ۲۲۲ هتوخوریت آمده است ؛

تالیفات علمی و ادبی

درست آن هیتی - هوری است .
 در ص ۲۴۶ سکاها ، ۲۵۰ : سک ، ۲۷۲ : ساکا آمده است ؛ درست آن سکه / سکه ها است .
 در ص ۲۵۱ ، ۲۵۶ مارگیان آمده است ؛ درست آن مرو است .
 در ص ۲۵۳ آستیاژ آمده است ؛ درست آن ازدهاگ است .
 در ص ۲۵۴ هالیس در سوریه آمده است ؛ درست آن در ترکیه است .
 در ص ۲۵۴ کامبوزیا آمده است ؛ درست آن گنبوجیه است .
 در ص ۲۶۱ اصطلاح جانورشناسی را برابر توتیسم قرار داده اند ؛ درست آن همان توتیسم است در جلد دوم نیز خطاهای چندی آمده است :
 در حاشیه ۳ ، ص ۶ اسم امروزی هالیکارناس «ارزر» آمده است ؛ درست آن «بود روم» است .
 در حاشیه ۴ ، ص ۶ «شمال شرقی آسیا» ذکر شده است ؛ درست آن شمال غربی آسیا است .
 در حاشیه ۲ ، ص ۸ «آناپاز» اردوکتی داخلی» معنا شده است ؛ در حالی که این واژه در یونانی به معنای «بالا رفتن است» و اصطلاحاً برای «پورش نظامی» به کار می رود .
 در ص ۵۷ «تیرانی» آورده شده است ؛ در حالی که این واژه ترجمهٔ فارسی دارد و آن خود کامگی و استبداد است .
 در ص ۸۴ یادداشت * ، مترجم گمان کرده است که اصطلاح جنگ های مادی (= در متن جنگ های مدی) اشتباه است ؛ در حالی که این يك اصطلاح درست یونانی است . یونانیان که اول بار از اقوام ایرانی ، با مادی ها روبرو شدند ، تا مدت ها همهٔ ایرانیان را مادی می خواندند و این يك اصطلاح مادی در ادبیات و زبان

معرفی کتاب



«مطالعاتی درباره ساسانیان»
 تألیف کنستانتین اینوسرانسف
 ترجمه کاظم کاظمزاده
 ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
 (مجموعه ایران شناسی شماره ۴۷)
 قطع وزیری - ۲۱۶ صفحه - تیراژ
 ۱۳۴۸ - بیاض: ۳۰ تومان

این کتاب که به وسیله یکی از شرق شناسان نامدار روسی نوشته شده است حاوی چهارمقاله مستقل

های زیر رجوع کرد:
 تاریخ ماد، تألیف دیاکوف،
 شاهنشاهی پارس، تألیف اوستد
 (امریکائی)، تاریخ ایران باستان
 تألیف دیاکوف، تاریخ ایران، تألیف
 آ. فن گوتسمید (آلمانی)، ساسانیان،
 تألیف کریستن (دانمارکی).
 در این میان، متأسفانه، هنوز اثر
 کاملی درباره اشکانیان انتشار نیافته
 است و از تاریخ کوشان و دولت باختر
 و به طور کلی، از تاریخ باستانی
 ماوراءالنهر و شرق ایران اطلاعاتی
 بسیار اندک و دوست دوم، به فارسی،
 در دست است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

یونانی بوده است.
 درص ۸۶ اصطلاح سکتان برای
 سرزمین سکه‌ها به کار رفته است،
 در حالی که این اسم خاص برای
 سیستان باستانی است و درست نیست
 که آن را برای سرزمین‌های دیگری
 نیز به کار ببریم.

درص ۱۲۷ و ۱۳۰ Liturgie
 خدمات و عواض معنا شده است.
 معنای دقیق واژه خدمت به خلق،
 خدمات در راه مردم است.
 درص ۱۵۴ آمده است که «او
 پس از پیروزی دعوس بر جزیره
 ساموس...»: دعوس به معنای
 مردم و عوام‌المناس است و اسم خاص
 نیست.

درص ۱۷۰ مقدونیه در شمال شرقی
 بالکان، آمده است؛ درست آن جنوب
 شرقی است.

درص ۱۹۳ شهر سلوسی آمده است؛
 درست آن سلوکیه است.
 درص ۱۹۳ آنتیوخ آمده است،
 درست آن اظاکیه است.

درص ۲۰۰ یاگزارت و اوکوس
 آمده است که همان سیحون و جیحون /
 آمودریا و سیردریا است.

درص ۲۰۰ آمده است که دولت
 باختر در سال ۲۲۷ «شامل تقریباً
 همه ایران و سرزمین‌های مجاورهند
 بود»؛ درست آن «ایران شرقی» است.
 درص ۲۰۰ تمدن کانگویی آمده
 است؛ درست آن تمدن کنگی است.
 کنگ از شهرهای افسانه‌ای ایران در
 ماوراءالنهر است.

غلط‌های بسیار دیگر نیز در
 هر دو مجلد هست که در ازای سخن
 مانع از ذکر آن‌ها شد.

۱ - برای مطالعه یک دوره کامل
 تاریخ پیش از اسلام می‌توان به کتاب